



The necessity of religion in light of the principle of the ugliness of the eagle without explanation from the perspective of verses and narrations

Mohamad Javad Dekami ^{1*}

*1 Corresponding Author, Assistant Professor, Department of Islamic Studies, Faculty of Humanities, Bu-Ali Sina University, Hamedan, Iran, Email: dakami@basu.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article History:
Received 20 October 2023
Received in revised form 20 December 2023
Accepted 6 January 2024
Available online 25 March 2024

Keywords:
Religion, rule, eagle, ugliness, nonsense

ABSTRACT

Research Objective: The purpose of this research is to examine the Quranic principles of the “rule of the ugliness of the eagle without explanation” from a theological perspective. This rule, which was proposed by Muslim fundamentalists and theologians, states that punishing servants without communicating divine duties is ugly and unjust. The present research seeks to analyze the Quranic evidence for this rule by citing verses of the Holy Quran, the narrations of the Infallibles (AS), and the interpretations of commentators, and explain its place in the system of divine duties and guidance.

Research Method: This research was conducted using an analytical-descriptive method. In this way, first, the verses related to the subject were extracted from the Holy Quran, then, using the narrations of the Infallibles (AS) and the views of commentators and theologians, they were analyzed and examined. Also, rational and theological principles were used in explaining the rule.

Research findings: A review of the verses of the Holy Quran shows that God has considered the guidance of His servants obligatory upon Himself and, accordingly, has made the communication of religious duties a prerequisite for punishment.. Also, the narrations of the Ahlul Bayt (AS) and the arguments of theologians confirm the necessity of sending prophets and its connection with divine justice. Jurisprudents have also derived principles such as innocence and permission by referring to this rule.

Conclusion: The result of the research indicates that the rule of “the ugliness of a punishment without explanation” has its roots in Quranic teachings and is considered an essential part of divine justice and wisdom. By sending prophets and legislating laws, God Almighty has made the path of guidance clear for His servants and has considered punishment without notification to be undesirable. This rule is not only used in jurisprudence and principles, but is also cited in Islamic theology as evidence for the necessity of prophecy and the proportionality of duty to the ability of servants.

Cite this article: Dekami, Mohammad Javad (1403). The necessity of religion in light of the rule of the ugliness of the eagle without expression from the perspective of verses and narrations. *New Research in Islamic Humanities Studies*, 6 (3), 163-174//doi.org/ 10.22034/API.2025.2052267.1168



© The Author(s).

DOI: <http://doi.org/ 10.22034/API.2025.2052267.1168>

Publisher: University of Lorestan.



ضرورت دین در پرتو قاعده فُبح عقاب بلا بیان از منظر آیات و روایات

محمد جواد دکامی^{*۱}

^{*۱} استادیار گروه آموزشی معارف اسلامی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران، ایمیل: dakami@basu.ac.ir

چکیده

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۴/۱۰

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۶/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۷/۱۸

تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۱۲/۲۸

کلیدواژه‌ها:

دین، قاعده، عقاب، قبح، بلا بیان

هدف پژوهش: هدف این پژوهش، بررسی مبانی قرآنی «قاعده فُبح عقاب بلا بیان» از منظر کلامی است. این قاعده که از سوی اصولیین و متکلمان مسلمان مطرح شده، بیان می‌کند مجازات بندگان بدون ابلاغ تکالیف الهی، قبیح و ناعادلانه است. پژوهش حاضر درصدد است با استناد به آیات قرآن کریم، روایات معصومین (ع) و تفاسیر مفسران، ادله‌ی قرآنی این قاعده را تحلیل کرده و جایگاه آن را در نظام تکلیف و هدایت الهی تبیین نماید. **روش پژوهش:** این تحقیق با روش تحلیلی-توصیفی انجام شده است. بدین صورت که ابتدا آیات مرتبط با موضوع از قرآن کریم استخراج گردیده، سپس با بهره‌گیری از روایات معصومین (ع) و دیدگاه‌های مفسران و متکلمان، تحلیل و بررسی شده است. همچنین از مبانی عقلی و کلامی در تبیین قاعده استفاده شده است. **یافته‌های پژوهش:** بررسی آیات قرآن کریم نشان می‌دهد که خداوند هدایت بندگان را بر خود واجب دانسته و بر این اساس، ابلاغ تکالیف شرعی را به‌عنوان prerequisite (پیش‌نیاز) مجازات قرار داده است. همچنین، روایات اهل‌بیت (ع) و استدلال‌های متکلمان، لزوم بعثت پیامبران و ارتباط آن با عدالت الهی را تأیید می‌کنند. فقها نیز با استناد به این قاعده، اصولی مانند برائت و اباحه را استنتاج کرده‌اند. **نتیجه‌گیری:** نتیجه تحقیق حاکی از آن است که قاعده «قبح عقاب بلا بیان» ریشه در آموزه‌های قرآنی دارد و از لوازم عدالت و حکمت الهی محسوب می‌شود. خداوند متعال با ارسال پیامبران و تشریح احکام، راه هدایت را برای بندگان روشن ساخته و مجازات بدون ابلاغ را ناپسند شمرده است. این قاعده نه تنها در فقه و اصول کاربرد دارد، بلکه در کلام اسلامی نیز به‌عنوان دلیلی بر ضرورت نبوت و تناسب تکلیف با توانایی بندگان مورد استناد قرار می‌گیرد.

استناد: دکامی، محمد جواد (۱۴۰۳). ضرورت دین در پرتو قاعده فُبح عقاب بلا بیان از منظر آیات و روایات پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی، ۶ (۳)،

۱۶۳-۱۷۴



<http://doi.org/10.22034/API.2025.2052267.1168>

© نویسنده‌گان.

ناشر: دانشگاه لرستان.

۱- مقدمه

بر اساس تعالیم الهی مهم‌ترین ویژگی انسان که او را از سایر مخلوقات متمایز می‌کند، مقام خلیفه‌الهی اوست و این مقام با تعلیم اسماء به حضرت آدم (ع) آغاز می‌شود و به نظر می‌رسد که بعد از تعلیم اسماء به آن حضرت، او مکلف می‌شود که به اوامر الهی عمل کند. در خصوص تکلیفی که در بهشت بر حضرت آدم و حضرت حوا (علیهما السلام) واجب شد نیز این امر صادق است. خدای متعال هنگام اذن دخول به آدم و حوا برای ورود به بهشت، منهیات و مباحات آن‌جا مکان را به آنها آموخت: «... يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ» (بقره/ ۳۵)؛ ... ای آدم تو با زوج خود در بهشت جای گزین و در آنجا از هر نعمت که بخواهید فراوان برخوردار شوید، ولی به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید بود. اما آنچه که اتفاق افتاد آن چیزی نبود که اراده تشریعی خدای متعال بر آن تعلق یافته بود و آدم و حوا با اختیار خود راه نادرست را انتخاب کردند و خدای متعال هم آنها را مطابق قولی که داده بود از بهشت اخراج نمود و آنها هم بدون هیچ عذر و بهانه‌ای گناه خود را پذیرفتند. از نظر شرعی مهم‌ترین دلیل اینکه آدم و حوا به خود اجازه ندادند که اعتراض کنند این بود که خدای متعال از قبل آنها را از نسبت به پرهیز از شجره ممنوعه آگاه کرده بود و ممنوعیت نزدیکی به آن را به آن دو گوشزد کرده بود. از این مبحث در کتب اصولی و کلامی ما تحت عنوان «قاعده قبح عقاب بلا بیان» یاد می‌شود و در آیات متعددی از قرآن کریم و روایات زیادی از معصومین (ع)، با استفاده از قاعده مذکور بر ضرورت بعثت پیامبران الهی و وجوب وضع قوانین مترقی جهت هدایت انسان به سوی کمال مطلوب تأکید شده است.

۱. هم‌قصد از عدم بیان در «قاعده قبح عقاب بلا بیان»، نرسیدن و عدم ابلاغ حکم به مکلف است، بنابراین، اگر حکمی بیان شده باشد، اما به مکلف نرسیده باشد، کفایت نمی‌کند. منظور از رسیدن در اینجا، رسیدن از راه قطعی و یقینی است و وصول از راه ظنی و غیر قطعی کفایت نمی‌کند، چنان‌که رسیدن باید به گونه‌ای باشد که مکلف در صورت فحص از حکم، به آن دست یابد. (آخوند خراسانی، ج ۳، ص ۲۱۵). آنچه در این جستار در صدد بررسی آن هستیم مفاد و محتوای این قاعده در متون فقهی و اصولی نیست بلکه چنان‌چه گفتیم هدف بررسی این قاعده در آیات و روایات از منظر کلامی است.

۲- رابطه قاعده «قبح عقاب بلا بیان» با سایر اصول و قواعد عقلی

متکلمان و فیلسوفان مسلمان اصل «محال بودن اجتماع نقیضین» را ام القضا یا بدیهی‌ترین بدیهیات معرفی و معتقدند که سایر قواعد عقلی باید به نحوی به این اصل برگردند. «قاعده قبح نقض غرض» که در کلام اسلامی به عنوان یکی از مبانی آن علم محسوب می‌شود به اصل محال بودن اجتماع نقیضین برمی‌گردد زیرا بر اساس آن محال است که در اراده خدای متعال تناقض پیش آید؛ یعنی امکان ندارد که خدای متعال هم چیزی را بخواهد و هم نخواهد. (ر. ک: دکامی، ۱۳۸۸، ص ۹۴-۷۱) این سخن در خصوص قاعده قبح عقاب بلا بیان هم صادق است؛ یعنی این قاعده نیز باید به نحوی به اصل امتناع اجتماع نقیضین برگردد. اما به نظر می‌رسد که قاعده قبح عقاب بلا بیان با واسطه، قابل ارجاع به اصل اجتماع نقیضین است یعنی بین آنها وسائلی وجود دارد که مهم‌ترین این وسائط قاعده قبح نقض غرض است. به این صورت که اگر خدای متعال انسان‌ها را بدون اعلام قبلی و ایزدی فرد و همکاران (۱۳۹۶: ۶۹-۹۲). آگاهی از محتوای جرم عذاب کند، گرفتار نوعی تناقض می‌شود؛ زیرا از جهتی طبق آیات قرآن کریم حجت بالغه بر خلق دارد و از جهت دیگر فاقد حجت است. از جهتی لطف را اراده می‌کند و از جهت دیگر لوازم آن را که وعد و وعیدهها است محقق نمی‌کند. و تمام اینها قبیح هستند که او از هر قبیحی منزه است.

حال باید ببینیم که رابطه قاعده عقاب بلا بیان با قاعده قبح نقض غرض چیست؟ به نظر می‌رسد آنچه که می‌تواند به عنوان حدّ وسط بین این قواعد نقش رابط را بازی کند، اموری مانند قاعده لطف است که متکلمان عدلیه آن را بر خدای متعال واجب می‌دانند. آنها در تعریف لطف گفته‌اند: «اللطف ما يقربُ المكلفَ إلى الطاعة و يُبَعِدُ عن المعصية و لا حظَّ له في تمكين و لم يبلغ الاجبار» (مفید، ۱۴۱۳، ص ۳۱) لطف آن است که بنده خدا را به طاعت او نزدیک و از معصیت باز می‌دارد و در قدرت مکلف بر انجام تکلیف نقشی ندارد و به مرحله اجبار نیز نمی‌رسد. توجه داشته باشیم که منظور از عدم اجبار، عدم اجبار در این دنیا است و اینکه در عالم آخرت ناچار هر کسی باید پاداش و جزای عملش را دریافت کند، باز یک امر انتخابی است؛ زیرا خدای متعال در این دنیا به انسان راه و چاه را نشان می‌دهد و عاقبت انتخاب هر یک را برای او روشن می‌کند و این خود انسان است که با اختیارش راه و سرانجام آن را انتخاب می‌کند یا چاه و سرانجام آن را. بین راه و چاه با سرانجامشان رابطه تکوینی علی- معلولی برقرار است و انفکاک علت از معلول ممکن نیست. قرآن کریم پاداش انسان‌ها را در قیامت همان اعمال انتخابی‌شان می‌داند و می‌فرماید که «فَالْيَوْمَ لَا تُظَلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَ لَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (یس / ۵۴) امروز به هیچ کس ذره‌ای ستم نمی‌شود، و جز آنچه را عمل می‌کردید جزا داده نمی‌شوید!

اما اینکه قاعده لطف چگونه می‌تواند واسطه بین قاعده قبح عقاب بلا بیان و قاعده قبح نقض غرض شود، نیاز به کمی توضیح دارد. و توضیح آن است که یکی از مصادیق مهم لطف که در آیات قرآن بسیار مورد تأکید قرار گرفته است، وعده‌ها و وعیدهای الهی است، منظور از وعد، مژده پاداش و منظور از وعید، انذار از عذاب الهی است. در تمام ادیان توحیدی به گنهکاران اعلام شده است که عاقبت گناه کردن عذاب جهنم در عالم آخرت است، از جهتی خدای متعال صادق الوعد است یعنی به وعده‌ها و وعیدهایش عمل می‌کند. حال اگر خدای متعال بدون اعلام قبلی، بخواهد مجرمان و گنهکاران را عذاب نماید، معذبین حق دارند که نسبت به این تصمیم الهی اعتراض کنند. در آن صورت پاسخ مناسبی برای اعتراض آنها وجود نخواهد داشت. ممکن است این سؤال پیش آید که مگر هدف اصلی خدای متعال از آفرینش انسان عذاب او بوده است که باید شرط آن اعلام قبلی باشد؟ تا عقاب بلا بیان پیش نیاید؟ پاسخ این است که غرض خدای متعال اولاً و بالذات رحمت است، چنان که می‌فرماید: «كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» (انعام / ۵۴) اما مجرای تحقق اراده او در این خصوص وضع تکالیفی است که همه بندگان خدا باید با عمل به آنها مشمول این رحمت شوند و اگر چنانچه از انجام این تکالیف سرباز زنند مشمول جرائمی خواهند شد. توضیح مطلب این است که رحمت الهی دو گونه است، رحمت عام و رحمت خاص. رحمت عام که رحمت رحمانیه نیز نامیده می‌شود، شامل تمام موجودات، اعم از انسان و غیر انسان می‌شود و رحمت خاص که رحمت رحیمیه نیز نامیده می‌شود، شامل مؤمنان و کسانی می‌شود که با اختیار خود راه هدایت را انتخاب و برای رسیدن به آن عمل می‌کنند (مطهری، ۱۳۹۰ ش، ج ۲۷، ص ۱۷۹). امام صادق (ع) نیز می‌فرماید: «خداوند نسبت به جمیع آفریده‌هایش رحمان و فقط نسبت به مؤمنین رحیم است» (کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۱، ص ۱۱۴) منظور از رحمت در اینجا، رحمت به معنای دوم است که شامل حال افرادی می‌شود که وعده‌های الهی را جدی می‌گیرند و به سوی آنها حرکت می‌کنند. حال اگر کسی وعده‌های الهی را جدی نگرفت و به سوی آن حرکت نکرد، طبعاً به آنها نمی‌رسد و چنین کسی چون قبلاً به او شرایط رسیدن به آن وعده‌ها گفته شده است حق اعتراض ندارد، اما اگر قبلاً به او گفته نمی‌شد. قطعاً حق داشت که نسبت به این تصمیم خدای متعال معترض شود چون نوعی ظلم پیش آمده بود و خداوند هرگز ذره‌ای به مردم ظلم نمی‌کند (یس / ۵۴).

۳- استدلال‌های قرآنی و روایی مبتنی بر قاعده «قبح عقاب بلا بیان»

قاعده قبح عقاب بلا بیان از آیات متعددی از قرآن کریم قابل استنباط است. دلالت برخی از این آیات بر قاعده کاملاً روشن و دلالت برخی دیگر از روشنی کمتری برخوردار است که باید با رجوع به آیات دیگر و روایات معصومین (علیهم السلام) تبیین شوند. اینک به بیان برخی از این آیات می‌پردازیم:

۳- ۱- آیه ۱۵ سوره مبارکه اسراء

یکی از مهمترین آیاتی که متکلمان و فقهاء از آن جهت اثبات ضرورت نبوت یا اثبات برخی اصولفقهی مثل اصل برائت استفاده کرده‌اند، آیه « وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا » است که بخشی از آیه ۱۵ سوره مبارکه اسراء است: «مَنْ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا » (اسراء/ ۱۵) هر کس راه هدایت یافت تنها به نفع و سعادت خود یافته، و هر که به گمراهی شتافت آن هم به زیان و شقاوت خود شتافته، و هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نگیرد، و ما تا رسول نفرستیم (و بر خلق اتمام حجت نکنیم) هرگز کسی را عذاب نخواهیم کرد. چنان که قبلاً گفته شد خدای متعال راه هدایت و راه ضلالت را ابتدا به ابزارهای هدایت مثل عقل و وحی به مردم نشان می‌دهد و عاقبت انتخاب هر یک از این راهها را به آنها نشان می‌دهد. تا همه عاقبت انتخاب خود را بدانند و چنانچه بر اثر انتخاب مسیر ضلالت به درهٔ هلاکت سقوط کردند، نتوانند بهانه‌ای در دادگاه عدل الهی داشته باشند. خدای متعال در این آیه صراحتاً بیان می‌کند که ما تا رسولانی جهت هدایت مردم نفرستیم آنها را عذاب نمی‌کنیم، یا از رحمت خود دور نمی‌کنیم. چون اصل در افعال خدای متعال رحمت است و اعتراض مجرمان در صورت عذاب، بدون اعلام قبلی، از آگاهی‌شان به این امر سرچشمه خواهد گرفت. اما خداوند عزیز دارای حجت بالغه است « قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ » (شعرا/ ۹) و با براهین قوی هر گونه ادعای منکران و اعراض کنندگان را باطل می‌کند؛ « بنا براین آنها هرگز نمی‌توانند ادعا کنند که خدا با سکوت خویش، عقائد و اعمال ناروایشان را امضا کرده است. » (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۶، ص ۲۴) نکته دیگری که باید در اینجا یادآور شویم این است که بر اساس آیات قرآن کریم هدایت از صفات فعل حضرت باری تعالی است که هیچ‌گاه تعطیل نمی‌شود، چنان که می‌فرماید: «إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ» (اللیل/ ۱۲) در تفسیر این آیه گفته‌اند: منظور این است که روشن‌گری بر ما واجب است. (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۲، ص ۹۹) امیر مؤمنان (ع) در نامه به فرزندشان امام حسن (ع) می‌فرماید: «وَأَعْلَمُ يَا بُنَيَّ أَنَّهُ لَوْ كَانَ لِرَبِّكَ شَرِيكَ لَأَتَتْكَ رُسُلُهُ وَ لَرَأَيْتَ آثَارَ مُلْكِهِ وَ سُلْطَانِهِ وَ لَعَرَفْتَ أَعْمَالَهُ وَ صِفَاتِهِ» (نامه/ ۳۱)؛ پسرم اگر خدا شریکی داشت، پیامبران او نیز به سوی تو می‌آمدند، و آثار قدرتش را می‌دید، و کردار و صفاتش را می‌شناختی. از این سخن امام علی (ع) می‌توان فهمید که ارسال رسولان به منظور هدایت انسان ضرورتی غیر قابل انکار است. زیرا هدایت و رحمت لازمهٔ خدا بودن است و خدایی که به فکر هدایت بندگان و راهنمایی آنها نباشد در واقع خدا نیست.

۳- ۲- آیه ۱۳۴ سوره مبارکه طه

آیه دیگری که بر قاعده قبح عقاب بلا بیان دلالت می‌کند آیه ۱۳۴ سوره مبارکه طه است که می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَا أَهْلُكُمْ لَمَأْتِكُمْ مِّنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْ أَنَا أَرْسَلْنَا إِلَيْنَا رَسُولًا فَتَتَّبِعِ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نُنزِلَ وَنَحْزِي» (طه/ ۱۳۴) و اگر ما پیش از فرستادن پیغمبر، کافران (و مشرکان) را همه به نزول عذاب هلاک می‌کردیم البته آنها می‌گفتند: پروردگارا چرا بر ما رسولی نفرستادی تا از آیات تو پیروی کنیم پیش از آنکه به این عذاب و ذلت و خواری گرفتار شویم؟ از این آیه شریفه به دست می‌آید که بعثت انبیا علیهم السلام برای اتمام حجت است، تا مردم بی‌خبری خود را بهانه قرار ندهند. همچنین به دست می‌آید که تا قانون ابلاغ نشود، جرمه و کیفر عادلانه نخواهد بود. تبلیغ دین واجب است، خواه مردم توجه کنند یا نکنند. زیرا در غیر این صورت آنان حق اعتراض خواهند داشت. (قرآنی، ۱۳۸۸، ص ۴۱۵)

علامه طباطبایی در تفسیر این آیه آورده است: «معنای آیه این است که: اگر ما کفار را به خاطر اسراف‌ی که در کفر ورزیدند، به عذابی هلاک کنیم قبل از آنکه بر آنان بینه نازل سازیم و حجت را بر آنان تمام کنیم، آن وقت حجت به نفع آنان و به ضرر ما، و خلاصه حق به جانب ایشان می‌شد، چون می‌گفتند: پروردگارا! چرا رسولی به سوی ما گسیل نکردی، تا قبل از آنکه به عذاب استیصال هلاک و بیچاره شویم، آیات تو را پیروی کنیم؟» (طباطبایی، ۱۳۷۸، ج ۱۴، ص ۳۳۶)

۳-۳- آیه ۱۶۵ سوره مبارکه نساء

یکی دیگر از آیات نورانی قرآن که بر قاعده «قبح عقاب بلا بیان» دلالت می‌کند آیه شریفه «رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِّئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا» (نساء/ ۱۶۵) این آیه از لحاظ معنا و مفعوم شبیه آیه ۱۳۴ سوره مبارکه طه است که قبلاً به آن اشاره شد. معنای آیه چنین است: رسولانی را فرستاد که نیکان را بشارت دهند و بدان را بترسانند تا آنکه پس از فرستادن پیامبران، مردم را بر خدا حجتی نباشد، و خدا همیشه مقتدر است و کارش بر اساس حکمت است. مفسران در ذیل این آیه روایتی از امام صادق (ع) آورده‌اند که به خوبی بر مقصود ما دلالت می‌کند. روایت چنین است: «بوصیر نقل می‌کند که مردی از امام صادق (علیه السلام) سؤال کرد: خداوند برای چه پیامبران و انبیا را برای مردم فرستاد؟ ایشان پاسخ دادند: تا بعد از آمدن پیامبران مردم بهانه‌ای بر خداوند نداشته باشند و نیز نگویند بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده‌ای برای ما نیامد. و برای اینکه پیامبران، حجت خدا بر مردم باشند. آیا نشنیده‌ای که خداوند عزوجل حکایتی از زبان نگهبانان جهنم و استدلال آنان برای جهنمیان در مورد پیامبران آورده و فرموده است: می‌پرسند: «مگر بیم‌دهنده الهی به سراغ شما نیامد؟! می‌گویند: آری، بیم‌دهنده به سراغ ما آمد، ولی ما او را تکذیب کردیم و گفتیم: خداوند هرگز چیزی نازل نکرده، و شما در گمراهی بزرگی هستید» (طایبی، ۱۴۳۹، ج ۳، ص ۵۲۶)

مطلب دیگری که از این آیه فهمیده می‌شود این است که رشته وحی همیشه در میان بشر بوده است و امکان ندارد که خداوند عزیز و حکیم بشر را بدون راهنما رها کند در عین حال برای آنها تکلیف و مسئولیت قائل شود؛ بنابراین پیامبران بشیر و نذیر را ارسال کرد تا به مؤمنان مژده پاداش دهند و مشرکان و کفار را از عذاب دردناک بترسانند و بر آنها اتمام حجت کنند تا در دادگاه عدل الهی حجت و بهانه‌ای نداشته باشند و اینکه در آخر آیه فرمود: "وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا" بیانگر آن است که حکمت او ایجاب می‌کند که این کار عملی شود و قدرت او، راه را هموار می‌سازد، زیرا عدم انجام یک برنامه صحیح یا به علت عدم حکمت و دانایی است یا به خاطر عدم قدرت، در حالی که هیچیک از این نقائص در ذات پاک او وجود ندارد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۲۱۳)

۳-۴- آیه ۵۹ سوره مبارکه قصص

خداوند متعال در سوره مبارکه قصص دلیل هلاکت اهل بلاد را ظالم بودن آنها معرفی می‌کند، اما چنین نیست که اگر اهل شهری ظالم بودند، بلافاصله خدا آنها را مجازات کند، شرط نزول عذاب بر آنها این است که خداوند ابتدا پیامبرانی را مبعوث کند تا آنها را به راه درست هدایت کند، آنگاه اگر آنها نپذیرفتند و پیامبر خدا را تکذیب کردند، هلاک شوند. «وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمِّهَا رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ» (قصص/ ۵۹)؛ و پروردگار تو بر آن نیست که اهل هیچ شهر و دیاری را تا در مرکز آن رسولی نفرستد که آیات ما را بر آنها تلاوت کند هلاک کند، و ما هیچ دیاری را هلاک نکنیم مگر آنکه اهلس ظالم و بیدادگر باشند.

برخی مفسران قرآن کریم معتقدند که «این آیه در حقیقت جواب سؤال مقدری است و آن اینکه: اگر چنین است که خداوند طغیانگران را نابود می‌کند، پس چرا مشرکان مکه و حجاز را که طغیانگری را به حد اعلا رسانیده بودند و جاهل و جنایتی نبود که مرتکب نشوند با عذابش نابود نکرد؟» (مکارم شیرازی، ج ۱۶، ص ۱۲۹) پاسخ قرآن کریم به این سؤال در واقع همان است که

در آیات پیشین به آنها اشاره شد و آن اینکه «مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا» ما بدون ارسال پیامبران و آگاه ساختن مردم از دستوراتمان کسی را عذاب نمی‌کنیم. در این آیه نیز می‌فرماید: پروردگار تو هرگز اهل شهرها و و بلاد را هلاک نمی‌کند مگر اینکه در مرکز آنها پیامبری بفرستد که آیات ما را بر آنان بخواند. «آری تا اتمام حجت نکنیم و پیامبران را با دستورات صریح نفرستیم مجازات نخواهیم کرد. تازه بعد از اتمام حجت مراقب اعمال آنها هستیم، اگر ظلم و ستمی از آنها سر زد و مستوجب عذاب شدند مجازاتشان می‌کنیم» و ما هرگز شهرهایی را هلاک نمی‌کردیم مگر آنکه اهلش ظالم و ستمگر باشند» (همان)

۳- ۵. آیه ۱۹ سوره مبارکه مائده

یکی دیگر از آیاتی که می‌توان از آن «قبح عقاب بلا بیان» را فهمید آیه شریفه «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَىٰ قُتْرَةٍ مِنَ الرَّسُولِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (مائده / ۱۹)؛ ای اهل کتاب، تحقیقاً رسول ما به سوی شما آمد تا برای شما حقایق دین را بیان کند در روزگاری که پیغمبری نبود، تا نگویید: رسولی که بشارت و بیم به ثواب و عقاب دهد برای ما نیامد. پس آن رسول بشیر و نذیر به سوی شما آمد؛ و خدا بر هر چیز تواناست. در شأن نزول این آیه آمده است که «رسول خدا (ص) یهودیان را به اسلام دعوت نمود و ایشان را ترغیب و تشویق به پذیرفتن اسلام کرد اما آن‌ها از قبول اسلام امتناع کردند. معاذ بن جبل و سعد بن عبادۀ به یهودیان گفتند: ای جماعت یهود از خداوند بترسید شما همان کسانی بودید که اوصاف این پیامبر را برای ما شرح می‌دادید و پیش از بعثت او ما را تشویق به پذیرش دین او می‌نمودید. پس چرا اکنون که مبعوث شده انکارش می‌کنید؟ رافع بن حریمله و وهب بن یهوذا در جواب گفتند: ما چیزهایی که شما می‌گوئید، نگفته ایم و خداوند بعد از موسی پیامبری نفرستاده است و بعد از تورات کتاب آسمانی دیگری را نازل نکرده است، سپس این آیه نازل گردید. (سیوطی، بیضا، ج ۱، ص ۷۹)

این آیه نیز مانند آیات قبل هم تأکیدی بر قبح عقاب بلا بیان است و هم هشدار به منکران پیامبر اسلام که از اهل کتاب بودند. در آخر آیه می‌فرماید: خداوند بر هر کاری توانا است و هلاکت شما برای او چندان دشوار نیست اما او تا حجت را بر گنهکاران تمام نکند، آنها را عذاب نمی‌کند. اتمام حجت هم این نیست که برای هر قبیله‌ای یا هر روستای کوچکی پیامبری جداگانه بفرستد بلکه همین که در مرکز شهر و منطقه‌ای کسی مبعوث شود به نحوی که پیام او به همه برسد کافی است. این که می‌فرماید در امّ القرای یا امّ البلاد کسی مبعوث گردد برای اتمام حجت کافی است، می‌تواند پاسخ به انتظار نادرست اهل کتاب باشد که معتقد بودند که پیامبر آخر الزمان باید از قبیله آنها باشد. در مجمع البیان در ذیل آیه فوق آمده است: «پیامبر ما در دوران فترت، بسوی شما آمد تا بر شما اتمام حجت شود و در روز قیامت نگویید: کسی نیامد که ما را بکار نیکو بشارت ثواب و بکار زشت، بیم کیفر دهد. سپس این مطلب را بیان می‌کند که خداوند از ایشان قطع عذر کرده و بوسیله فرستادن پیامبر گرامی اسلام، راه بهانه جویی را بر ایشان بسته است، از اینرو می‌فرماید: فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَ نَذِيرٌ : حضرت محمد ص، پیامبری است که مردم مطیع را به ثواب، نوید می‌دهد و عاصیان را به عقاب، می‌ترساند» (طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۵۹، ج ۶، ص ۲۶۱)

۳- ۶- آیه ۸ سوره مبارکه ملک

یکی از آیات تکان‌دهنده قرآن کریم که در واقع می‌توان از آن به عنوان هشدار به انسان‌ها در خصوص ترس از عذاب الهی یاد کرد آیه شریفه «تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْظِ كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلْتَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ»؛ (ملک / ۸) است که در آن هم تحذیر و انداز است و هم استدلالی که نگهبانان دوزخ در مواجهه با اهل عذاب می‌آورند. معنای آیه چنین است: نزدیک است که دوزخ از شدت خشم متلاشی و پاره‌پاره شود. هرگاه گروهی در آن افکنده می‌شوند، نگهبانانش از آنان می‌پرسند: آیا شما را بیم‌دهنده‌ای نیامد؟ چنان که قبلاً نیز اشاره شد، اهل عذاب در برابر این استفهام تویبخی چاره‌ای جز اعتراف ندارند آنها نومیدانه می‌گویند: «قَالُوا

بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ» (ملک / ۹) آری، برای ما رسول بیم دهنده حق آمد ولی ما او تکذیب کردیم و گفتیم که خدا چیزی از آسمان نفرستاده و جز اینکه شما رسولان سخت به گمراهی و ضلالتید هیچ نیست». و اگر چنانچه برای آنها پیامبرانی بیم دهنده ارسال نشده بود، قطعاً حق داشتند که نسبت به ظلمی که به آنها شده بود اعتراض کنند و اعتراضشان کاملاً درست بود.

۳-۷- آیه ۱۷۲ سوره اعراف

آیه دیگری که بر اتمام حجت حضرت باری تعالی بر بنی‌بشر و قاعده قبح عقاب بلا بیان، دارد آیه ۱۷۲ سوره مبارکه اعراف است: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ»؛ و هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم، ذریه آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستیم؟ گفتند: «چرا، گواهی دادیم» تا مبادا روز قیامت بگویند ما از این امر غافل بودیم. صراحت این آیه بر اتمام حجت خدای متعال بر بندگان بسیار روشن است، اما در خصوص دلالت بر «قاعده قبح عقاب بلا بیان» نیاز به تبیین و توضیح بیشتری است. توضیح اینکه تبیینی که در این آیه مد نظر است از آن جهت که با ارسال رسولان ظاهری صورت نمی‌گیرد، با آنچه در آیات دیگر آمده است متفاوت است. می‌توان رسول مورد نظر در این آیه را فطرت و عقل نامید. زیرا در روایات از انبیاء به عنوان رسول ظاهری و از عقل به عنوان رسول باطنی تعبیر شده است، چنانکه امام کاظم (ع) می‌فرماید: یا هِشَامُ، إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ: حُجَّةٌ ظَاهِرَةٌ وَ حُجَّةٌ بَاطِنَةٌ، فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرَّسُولُ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأئِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ (فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۱۶۸)؛ ای هشام! خداوند را بر مردم دو حجت است: حجت آشکار و حجت نهان. حجت آشکار، رسولان و پیامبران و امامان علیهم السلام هستند و حجت نهان خردهایند.

با دقت در مفهوم آیه فوق به چند نکته پی می‌بریم: یکی اینکه با تعهدی که از بنی‌بشر در این عالم که بعضی از آن به عالم ذر تعبیر کرده‌اند (ر. ک: مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۷، ص ۳) گرفته شده باب دو بهانه که ممکن بود در عالم قیامت جهت تبرئه خود به آنها تمسک جویند بسته می‌شود یکی اینکه نگویند ما از این امر غافل بودیم، زیرا خودشان به ربوبیت حضرت پروردگار گواهی داده‌اند و با تمام وجود آن گواهی را به یاد دارند و بهانه دیگر اینکه نگویند ما این تعهد را ندادیم بلکه پدران ما تعهد داده‌اند و اگر عهد خود را شکسته‌اند باید خودشان تاوان بپردازند، نه ما که گناهی نکرده‌ایم.

بنابراین در عالم مذکور همه ابناء بنی‌بشر احضار و پس از شهود فقر و ضعف خود به ربوبیت حضرت پروردگار شهادت داده‌اند و چنین نبوده که فقط برخی از آنها، مثلاً پدران و اجدادشان مشمول این سؤال و جواب‌ها باشند و این مطلب از آیه بعدی یعنی آیه ۱۷۳ همین سوره فهمیده می‌شود. «أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِن قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِّن بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ» یا آنکه نگویند که منحصر پدران ما به دین شرک بودند و ما هم فرزندان بعد از آنها بودیم، آیا به عمل زشت اهل باطل ما را به هلاکت خواهی رسانیدی؟ دلیل این مطلب چنانکه علامه طباطبایی (ره) می‌گوید این است که «اگر به اَشهاد بعضی از آنان اکتفاء می‌شد مثلاً تنها پدران مورد این امر عظیم قرار می‌گرفتند، در این صورت نیز حجت آنان بر خدای متعال تمام بود، زیرا اگر پدران که بحسب فرض میثاق داده‌اند، شرک می‌ورزیدند مقصر و گناه کار شناخته می‌شدند، ولی فرزندان در این گمراهی هیچ تقصیری نداشتند، برای اینکه در یک امری که جز تقلید از پدران هیچ راه دیگری نسبت به آن ندارند و هیچ‌گونه علمی نه اجمالی و نه تفصیلی به آن نداشته و نمی‌توانستند داشته باشند از پدران خود پیروی کرده‌اند، این پدران بوده‌اند که با علم به حقیقت امر فرزندان ضعیف خود را به سوی شرک سوق داده‌اند و با تلقینات سوء خود آنان را بر این رسم نکوهیده بار آوردند، حتی فرزندان اطلاعی از ضلالت و اضلال پدران هم نداشتند، و به همین جهت حجت آنان بر خدای متعال تمام بود، و می‌توانستند بگویند: شرک و عصیان

و ابطال حق، همه از پدران ما بوده، و تنها آنان مستحق مؤاخذه هستند ما حقی را نمی‌فهمیدیم تا مامور به احقاق آن شده و در صورت عصیان آن امر مورد مؤاخذه قرار بگیریم، پس ما در عین اینکه همه عمر مشرک بوده‌ایم، مع ذلک هیچ گناهی از ما سر نزده، و هیچ حقی را ابطال نکرده‌ایم.» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۸، ص ۴۲۷)

چنان که گفته شد، ماجرای عهد اُلت یک واقعیت عینی بوده و همه انسان‌ها به اذن خداوند متعال در این صحنه حضور داشته‌اند. و نسبت به این سؤال او که آیا پروردگارتان نیستیم؟ پاسخ مثبت داده و بر توحید و ربوبیت او شهادت داده‌اند، تا در دادگاه عدل الهی بهانه و حجتی نداشته باشند. یکی از یاران امام صادق می‌گوید: امام صادق درباره‌ی این فرموده خدای عزوجل و إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ پرسیدم». و گفتیم: «آیا این عینی بود؟» فرمود: «بلی، پس معرفت ثابت شد و آن صحنه را به فراموشی سپردند و آن را به یاد خواهند آورد و اگر این نبود، کسی آفریدگار و روزی‌دهنده را نمی‌شناخت.» (شیخ صدوق، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۱۷)

۳-۸- آیه ۲۴ سوره مبارکه فاطر

یکی دیگر از آیاتی که بر قبح عقاب بلا بیان دلالت می‌کند آیه «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ» (فاطر ۲۴) است که معنای آن چنین است: ما تو را به حق و راستی به سوی خلق فرستادیم تا نیکوکاران را به بهشت بشارت دهی و بدکاران را از عذاب الهی بترسانی، و هیچ امتی نبوده جز آنکه در میانشان ترساننده ای و رهنمایی بوده است. در این آیه نیز از عمومیت ارسال پیامبران برای همه امت‌ها سخن به میان آمده است. پیامبرانی که خوب و بدها را معرفی می‌کنند و راه رسیدن به آنها را هم تبیین می‌کنند و ادامه کار را به خود امت‌ها می‌سپارند.

چنان که قبلاً نیز گفته شد، اگر تکلیف از طرف خدای متعال برای مردم معین نشود، نقض غرض پیش می‌آید که قبیح است و اگر تکلیف اعلام نشود و خدا انسان‌ها را به دلیل عمل نکردن بر اساس تکلیف مجازات کند، عقاب بلا بیان پیش می‌آید که باز قبیح است؛ بنابراین خداوند بر خود واجب دانسته تا برای هر امتی راهنمایی بفرستد تا این امور قبیح پیش نیایند. به همین دلیل در آیات متعددی از قرآن کریم عمومیت بعثت پیامبران برای همه امت‌ها مورد تأکید قرار گرفته است. چنان که در سوره مبارکه نحل آمده است: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» (نحل / ۳۶) یا در سوره مبارکه رعد آمده است: «... وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» (رعد / ۷) همچنین در سوره مبارکه یونس می‌فرماید: «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يظَلْمُونَ» (یونس / ۴۷)؛ برای هر امتی، رسولی است پس هنگامی که رسولشان به سوی آنان بیاید، به عدالت در میان آنها داوری می‌شود و سستی به آنها نخواهد شد. در این آیه نیز از عذاب منکران پیامبران بد از آنکه تکلیف به آنها ابلاغ شده سخن به میان آمده، بنابراین عقاب بلا بیان پیش نیامده، بلکه عقاب بعد از بیان و بعد از تکذیب پیامبران به وجود آمده است.

در آیات متعددی از قرآن کریم و روایات معصومین (ع) به قاعده قبح عقاب بلا بیان اشاره شده است که به برخی از آنها اشاره شد. البته به خاطر پرهیز از اطناب و رعایت ایجاز به آیات دیگری از قرآن کریم که در بر دارنده این قاعده بودند، نپرداختیم آیاتی که شمارش آنها خودش نیاز به نوشتار جداگانه‌ای دارد؛ مانند آیه ۲۵۶ سوره بقره که به آیه الکرسی معروف است و در آن به تبیین رشد (راه درست) از غی (راه نادرست) اشاره شده است و بر اساس آن انسان‌ها با توجه به شناختی که از این دو دارند در انتخاب آنها آزادند و قطعاً این آگاهی و انتخاب راه هر گونه بهانه را بر آنها خواهد بست. همچنین قاعده قبح عقاب بلا بیان از آیات ۶۰ تا ۶۵ سوره مبارکه یس قابل استنباط است. این آیات با این آیه شروع می‌شوند: «أَلَمْ نَعْهَدْ لِإِبْرَاهِيمَ إِذْ بَدَأَ الْوَسْطَانِ أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنَّهُ لَكُم عَدُوٌّ مُبِينٌ، وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» (یس / ۶۱-۶۰) ای فرزندان آدم، آیا به شما سفارش نمودم که شیطان را نپرستید، زیرا روشن است که او دشمن بزرگ شماست و مرا پرستش کنید، که این راه مستقیم و سبیل سعادت شماست؟! برخی از

مفسران قرآن کریم معتقدند که این آیه اشاره‌ای به همان عهدی دارد که در سوره مبارکه اعراف به آن اشاره شد و به «عهد اُلت» معروف است. ولی علامه طباطبایی (ره) این نظر را مناسب نمی‌داند و می‌گوید: «اما آن عهدی که خدای تعالی با بنی آدم کرد که شیطان را عبادت و پرستش و اطاعت نکنند، همان عهدی است که به زبان انبیا و رسولان خود به بشر ابلاغ فرمود و تهدیدشان کرد از اینکه او را پیروی کنند، مانند این پیام که فرمود: «يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ» و نیز فرمود «وَلَا يَصُدُّنَّكُمْ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ». (طباطبایی، ۱۳۷۴: ج ۱۷، ص ۱۵۲) چنان که گفتیم: در روایات زیادی از اهل بیت عصمت و طهارت به قاعده قبح عقاب بلا بیان پرداخته شده است که به برخی از آنها اشاره شد، اما معروفترین روایتی که بر این موضوع دلالت می‌کند و مستمسک بسیاری از ادله فقهی فقها و اصولیین است، حدیث معروف رفع است که از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است: رُفِعَ عَنِ امَّتِي تِسْعَةٌ: الْخَطَا، وَالنَّسِيَانُ، وَمَا اكْرَهُوا عَلَيْهِ، وَمَا لَا يَعْلَمُونَ، وَمَا لَا يَطِيقُونَ، وَمَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ، وَالْحَسَدُ، وَالطَّيْرَةَ، وَالتَّفَكُّرُ فِي الْوَسْوَسَةِ فِي الْخَلْقِ مَا لَمْ يَنْطَلِقْ بِشَفَقَةٍ. (صدوق، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۴۱۷) مسئولیت نه چیز، از امت من برداشته شده است: خطا، فراموشی، آنچه بدان مجبور شوند، آنچه نمی‌دانند، آنچه از توانشان بیرون است، آنچه بدان ناچار شوند، حسادت، فال بد زدن، و تفکر وسوسه آمیز در آفرینش، تا زمانی که به زبان آورده نشود. چنانچه ملاحظه می‌شود، بر اساس سخن پیامبر اکرم (ص) یکی از چیزهایی که مردم در قبال آنها مسئولیت و تکلیفی ندارند، اموری هستند که نسبت به آنها علم و آگاهی ندارند بنابراین باز خواست مردم در قبال این امور عادلانه نیست و منجر به عقاب بلا بیان می‌شود که قبیح است.

۴- نتیجه گیری

از آنچه گفته شد به دست می‌آید که خداوند متعال که رحمت به مخلوقاتش را بر خود واجب دانسته است، جهت تحقق این هدف تکلیفی را بر بندگانش واجب کرده و این تکالیف را از طریق رسول باطنی و رسول ظاهری به آنها ابلاغ کرده است. لازمه عمل بندگان به این تکالیف نیز قرار دادن پاداش‌ها و مجازات‌هایی است که بندگان در صورت عمل یا عدم عمل به آن تکالیف به آن پاداش‌ها نایل یا به آن مجازات‌ها واصل می‌شوند. آنچه در این تحقیق اثبات شد این است که بر اساس آیات قرآن اگر خدای متعال بندگانش را با این تکالیف آشنا نکند، مرتکب قبح شده است؛ زیرا عملاً خودش عامل انحراف بندگانش شده است، چون در وجود آنها گرایش به شهوات و فسق و فجور را که از نفس آنها سرچشمه می‌گیرد قرار داده است، اما راه مقابله درست با آنها را به او یاد نداده است؛ بنابراین وقتی که تکلیفی ابلاغ نشده باشد و بندگان نسبت به تکالیف آشنا نباشند، عقلاً نمی‌توان انسانها را به دلیل عمل نکردن به دستورات مورد نظر بازخواست کرد؛ زیرا چنین کاری قبیح است و خدای متعال از هرگونه امر قبیحی مبرا است و این معنای قاعده قبح عقاب بلا بیان است.

منابع و ماخذ

۱. قرآن کریم
۲. ابن بابویه (شیخ صدوق)، محمد ابن علی (بی تا) علل الشرایع، قم: مکتبه الداوری
۳. ابن بابویه (شیخ صدوق) محمد ابن علی، ۱۳۶۲، الخصال، قم، جامعه مدرسین
۴. آخوند خراسانی، محمدعلی بی تا، فوائد الاصول، ج ۳، تهران، موسسه نشر اسلامی
۵. ایزدی فرد، علی اکبر و همکاران (۱۳۹۶). قلمرو قاعده «قبح عقاب بلا بیان» در شبهات موضوعیه. مطالعات فقه و حقوق اسلامی، شماره ۱۶: ۶۹-۹۲
۶. حایری یزدی، عبدالکریم، ۱۴۱۸، درر الفوائد، قم: موسسه النشر الاسلامی
۷. حلی، حسن ابن یوسف، ۱۳۷۹، باب حادی عشر، شرح فاضل مقداد، قم: دفتر نشر نوید اسلام،
۸. دکامی، محمد جواد (۱۳۸۸) قاعده قبح نقض غرض در کلام اسلامی، فصلنامه آینه معرفت، شماره ۳
۹. سجادی، یادگاری، سید ابوالفضل، مریم، (۱۴۰۱) خوانش‌پذیری متضاد برخی از آیات قرآن کریم و روند تفسیر و ترجمه آن‌ها، دوفصلنامه پژوهش‌های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی، دوره ۱، شماره ۱ خرداد ۱۴۰۱ صفحه ۶۳-۷۵
۱۰. سیوطی، جلال‌الدین (بی تا) لباب النقول، ج ۱، بیروت، دارالکتب العلمیه
۱۱. شاهرودی، محمود، بی تا فرهنگ فقه فارسی، موسسه دائرة المعارف الفقه الاسلامی
۱۲. شادمانفرد، علیپور، محمد حسین، محمد حسین، (۱۴۰۳) ارائه چارچوب مفهومی حکمرانی اسلامی با ابتناء بر عهدنامه امیرالمؤمنین (ع) برای مالک بن حارث نخعی، نشریه پژوهش‌های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی، دوره ۳، شماره ۵ شماره پیاپی ۵، صفحه ۱۲۱-۱۳۹ / 10.22034/API.2024.2039576.1048
۱۳. طایبی، نجاح (۱۴۳۹ق) تفسیر اهل البيت عليهم السلام، قم: دارالهدی لاحیاء التراث
۱۴. طباطبایی، محمد حسین (۱۳۷۴)، تفسیر المیزان، ترجمه موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی
۱۵. طبرسی، فضل ابن حسن، ۱۳۵۹، ترجمه احمد بهشتی، تهران: فراهانی
۱۶. عرب یوسف آبادی، بزرگ نیا، عبدالباسط، صدیقه، (۱۴۰۱) بررسی نقش‌های معنایی-کاربردشناختی گزاره‌های امری در سوره عنکبوت، دوفصلنامه پژوهش‌های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی، دوره ۱، شماره ۱ خرداد ۱۴۰۱ صفحه ۶۳-۷۵
۱۷. فیض کاشانی، محمد (۱۴۱۵ق) تفسیر الصافی، تهران: مکتبه الصدر
۱۸. قرائتی، محسن، ۱۳۸۸، تفسیر نور، ج ۵، تهران، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن
۱۹. کلینی، محمد ابن یعقوب (۱۴۰۷) الکافی، تهران، دار الکتب الاسلامیه
۲۰. مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳ق) بحار الانوار، تهران، موسسه الوفا
۲۱. محقق داماد، سید مصطفی (۱۳۷۸) قاعده قبح عقاب بلا بیان و مقایسه آن با اصل قانونی بودن مجازات، فصل‌نامه پژوهش‌های فلسفی- کلامی، شماره ۱
۲۲. مفید، نعمان ابن منذر ۱۴۱۳: النکت الاعتقادیة، بی جا، المؤتمر العالمی لالقیة المفید
۲۳. مطهری، مرتضی (۱۳۹۰) مجموعه آثار، قم، صدرا



۲۴. مسعودی، رضایی، مجتبی، امیر حسین، (۱۴۰۳) ارائه تصویر ارتکازی از امر به معروف و نهی از منکر و لوازم آن بر پایه مباحث اعتباریات، بن حارث نخعی، نشریه پژوهش‌های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی، دوره ۳، شماره ۵ شماره پیاپی ۵، صفحه ۱۴۱-۱۵۱ [10.22034/API.2024.2029569.1026](https://doi.org/10.22034/API.2024.2029569.1026)

۲۵. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۴، تفسیر نمونه، ج ۶، تهران، دار الکتب الاسلامیه